

امام، روحانیت، روشن فکری

گفت و گو با: ابراهیم یزدی

یادنامه شرق، ش ۱۳، خرداد ۸۵

چکیده: آقای یزدی در گفت و گوی خود با روزنامه شرق، به تعیین فرآیند انقلاب پرداخته‌اند و یادآور شده‌اند که، انقلاب دارای دو رکن مهندسی که با روشن فکران دینی بوده و بسیج کنندگان توده که روحانیت ایفاگر نقش آن بوده‌اند، داشته است و کنار گذاشته شدن روشن فکران در مسیر انقلاب، به جهت، این که توده از طرف روحانیت بسیج شده بودند را، یک امر اجتناب‌ناپذیر اعلام می‌دارند.

در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سفارت آمریکا در ایران گزارشی برای مقامات آمریکا تهیه کرده که نیروهای ملی در ایران رشد و توسعه زیادی پیدا کرده‌اند و می‌توانند برای رژیم تهدیدی جدی به وجود آورند. در همان سند توصیه شده، باید اقداماتی صورت گیرد که، این مبارزات ابتر شود. اما در سال بعد روحانیت وارد صحنه شد و نیروهای سنتی و مذهبی وجه غالب مبارزات را در دست گرفتند. قبل از آن هم مهندس بازرگان و دوستانش تأکید شدیدی داشتند که، روحانیت باید وارد عرصه سیاست شود و به مسائل فقهی و فردی اکتفا نکند. این تحول چگونه صورت گرفت؟

این سؤال چند بخش دارد. بخش اول وضعیت سیاسی در سال‌های قبل از ۱۳۴۰ است. طی هشت سال بعد از کودتا، نیروهای ملی سرکوب و حزب توده متلاشی دولت نظامی مستقر شده بود و با امضای قرارداد کنسرسیوم نفت، شرکت‌های نفتی دوباره برگشتند. اما حکومت ناپایدار و فساد مالی بسیار گسترده بود. هیأت‌هایی از سنای آمریکا به ایران آمدند و

نحوه هزینه کمک‌های آمریکا را بررسی کردند و دریافتند که بخش مهمی از این هزینه‌ها، به خاطر فساد اداری حاکم، به جیب افراد رفته است.

براین اساس وقتی گروه مک نامارا و کندی آمدند، علاوه بر این که بازسازی ارتش‌های مختلف، از جمله ارتش ایران و آموزش مقابله با جنگ‌های پارتیزانی را داشتند، پیشنهادهایی هم برای تغییر وضع اقتصادی به حاکمیت ایران دادند. آنها به شاه گفتند با توجه به این که حکومت نظامی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، حزب توده را متلاشی کرده و فرماندهان نظامی اعضای سازمان افسری را گرفتند یا اعدام کردند، دیگر هیچ نیروی مخالف بالفعلی در برابر دولت وجود ندارد و ارتش کاملاً آموزش دیده و مجهز شده است. بنابراین شاه باید دو تا کار انجام دهد، یکی این که یک سری آزادی‌های اساسی بدهد تا فشارهایی که انباشته شده تخلیه شود و دوم این که نظام ارباب رعیتی را، در ایران به هم زند. به دو منظور: یکی این که پتانسیل انقلابی در میان روستائیان فاقد زمین را، از میان بردارد و دیگر این که دولت با خرید زمین‌های مالکین بزرگ و دادن آنها به رعایا، اولاً رعایا را صاحب زمین کند و دوم مالکین به سرمایه‌داران صنعتی جدید تبدیل بشوند و تولید ملی بالا برود. ضمناً چون قدرت خرید روستائیان از طریق تقسیم اراضی بالا می‌رفت، بنابراین بازار خوبی هم برای کارخانجاتی که با این سرمایه جدید به وجود می‌آمدند ایجاد می‌شد. این تصویری موجز از ایران در آن تاریخ است.

نکته دومی که شما فرمودید چرا مهندس بازرگان و دوستانش سراغ روحانیون رفتند، به ساختار اجتماعی جامعه ما برمی‌گردد. ساختار جامعه ما به گونه‌ای است که، از سال‌های بسیار دور حتی پیش از این که اسلام به ایران بیاید، روحانیت یک رابطه ویژه و عمیقی با توده‌های مردم داشته، بعد از اسلام هم همین مناسبات حفظ شد. قبل از اسلام قدرت سیاسی دو پایه و ستون داشت: حکومت و روحانیت، یکی از علت‌هایش این بود که، روحانیون با توده‌های مردم رابطه ویژه‌ای داشتند. در عصر مشروطه، آزادی خواهان چه‌انهایی که لائیک بودند و چه‌انهایی که دین‌دار متوجه شدند که، برای رسیدن به توده‌های مردم و برای این که انقلاب ملی علیه استبداد یا علیه سلطه خارجی شکل گرفته و موفق شود باید راهی به توده‌ها باز کنند. روشن‌فکران ایرانی فاقد امکانات بودند، نهادها و مناسبات اجتماعی در شهر محدود بود و ساختار غالب اجتماعی و اقتصادی ما در آن تاریخ بر پایه روستا و ایل بود. روشن‌فکران ما فقط در بخش کوچکی از جامعه شهری نفوذ داشتند. شورش تنباکو در اینجا یک نقطه عطفی شد. یعنی قدرت عمیق روحانیت را در جامعه سستی ایران نشان داد.

بنابراین آزادی خواهان ایران، مشروطه طلبان ایران و بعدها ملیون ایران نمی‌توانستند از چنین قدرتی که در جامعه وجود دارد صرف نظر کنند. یک پتانسیل عظیمی وجود داشت که، قادر بود در مناسبات سیاسی اثرگذار باشد.

بازتاب اندیشه ۷۵
۳۴
امام،
روحانیت،
روشن‌فکری

در سال‌های ۳۹ و ۴۰ اتفاقی که افتاد و به نفع جنبش ضد استبداد تمام شد عبارت بود از: انقلاب سفید شاه که دو فصل داشت؛ یک فصل اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی بود و فصل دوم حق انتخاب کردن برای زنان. هر دو، مورد اعتراض علما قرار گرفت. حتی از سال‌های ۳۸ و ۳۹ مکاتباتی میان مرحوم بروجردی رحمته و بهبهانی رحمته (امام جمعه تهران) و از طریق بهبهانی با سردار فاخر رئیس وقت مجلس درباره اصلاحات ارضی و حقوق زنان صورت گرفت. حساسیت هم بیشتر راجع به تقسیم اراضی بود تا مسائل دیگر. بنابراین این اختلافات بالا گرفت.

اما روحانیت سنتی همچنان در این مقطع نمی‌خواستند در مسائل سیاسی و مخالفت با رژیم وارد شوند. مرحوم بروجردی با سیاسی شدن روحانیون موافق نبود. آنها فقط همین را می‌خواستند که حق رأی به زنان و اصلاحات ارضی متوقف شود، اما آرام آرام تعاملی که میان روشن‌فکران و به خصوص روشن‌فکران دینی با روحانیون وجود داشت، تأثیر خودش را گذاشت. در آن زمان اکثر روحانیون بنا بر این صرفاً از موضع احساس دینی، وارد قضایا شده بودند. به تدریج مخالفت با انقلاب سفید شاه، به مخالفت با خود استبداد شاه تبدیل شد. اما شاه به یک تجربه مهم تاریخی بی‌اعتنایی کرد. تاریخ به ما می‌گوید، از زمان قبل از اسلام هم قدرت در ایران دو تا پایه داشته؛ روحانیت و حکومت، و هر زمان که بین این دو اختلافی بروز کرده، حکومت باخته و روحانیت برده است. شاه به دلیل نخوتی که داشت، به این درس مهم تاریخی توجهی نکرد. نه تنها کاری انجام نداد که روابطش را با روحانیت ترمیم کند، بلکه به قم رفت و در یک سخنرانی آنها را ارتجاع سیاه خطاب کرد و باعث شد کل روحانیت مستقیماً با خود شاه درگیر شود. به این ترتیب روحانیت از این تاریخ رسماً به جنبش ضد استبداد پیوست. یک جنبش ضد استبدادی، مخصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفته بود. نهضت مقاومت، ملیون و آزادیخواهان مبارزه می‌کردند. طبیعی بود که قدرت‌شان کفایت نمی‌کرد. اما وقتی روحانیون وارد صحنه شدند، مبارزه ضد استبدادی به دلیل ورود آنها ظهور و بروز بیشتری پیدا کرد. چیزی حدود ۶۰ هزار مسجد، حسینیه و حدود ۱۶۰ هزار روحانی در سراسر ایران وجود دارد. روحانیت رادیکال که هیچ، حتی آن روحانیونی که غیرسیاسی بودند، آرام آرام سیاسی شدند. نقطه اوج این تقابل قیام ۱۵ خرداد بود. در ۱۵ خرداد هم واکنش مردم خیلی شدید بود و هم نیروهای امنیتی برای این‌که بهانه‌ای برای سرکوب مردم و بدنام کردن حرکت داشته باشند، خودشان هم کارهایی مثل آتش زدن چند کتابخانه انجام دادند.

۱۵ خرداد نقطه عطف شد و تأثیرگذاری اش هم این بود که، اولاً مبارزه گسترش پیدا کرد و از محدوده روشن‌فکران بیرون رفت و به دلیل پیوستن روحانیون به جنبش ضد استبداد به

تمام قشرها سرایت کرد. دوم این که به دلیل سرکوب شدید قیام ۱۵ خرداد در میان مبارزین سیاسی، این سؤال مطرح شد که، آیا با یک نظام تا دندان مسلح می‌توانیم با مبارزه مسلح رایج پارلمانی موفق شویم؟ یا بایستی جواب تفنگ را با تفنگ داد. از درون تجربه ۱۵ خرداد اندیشه مبارزه نظامی سیاسی شکل گرفت.

بعد از ۱۵ خرداد و تبعید آیت‌الله خمینی علیه السلام و بازداشت‌های گسترده، این طور نبود که فقط در سطح کلان یک هم‌سوئی میان روشن‌فکران و روحانیون به وجود آمده باشد، بلکه در سطح ارگانیک هم ارتباطی به وجود آمد. مواضع تند آقای خمینی مورد استقبال تمام گروه‌ها قرار گرفت. قبل از این که آقای خمینی به نجف منتقل شود، من از طرف نهضت آزادی چندین بار به آنجا سفر کردم. با آقای خویی علیه السلام شش هفت جلسه، مذاکرات تنگاتنگ داشتیم.

○ هدف از این مذاکرات چه بود؟

● برای این که نظر موافق ایشان را به مبارزه با استبداد شاه و اعتماد ایشان جلب شود با اقدام دوستانمان در ایران، آیت‌الله میلانی علیه السلام در مشهد نامه نوشتند به مرحوم خویی و من را معرفی کردند. با مرحوم دکتر شیخ مهدی حائری پسر آیت‌الله حائری یزدی علیه السلام هم که آن موقع در دانشگاه‌های آمریکا درس می‌داد، تماس گرفتم و او آمد بیروت و از آنجا با هم به نجف خدمت آقای خویی رفتیم. بعد آن هفت جلسه با آقای خویی صحبت کردم. آقای خویی، مخالف سرنگونی شاه بود. می‌گفت ما دنبال این نیستیم که شاه را حذف کنیم.

○ استدلال‌شان چه بود؟

● علتش را هم می‌گفت که ما در عراق تجربه داریم. انقلاب شد که نوری سعید را سرنگون کردند، فیصل را کشتند، بعضی‌ها آمدند. بعضی‌ها کاری کردند که روی فیصل را سفید کردند. ما می‌ترسیم که شاه برود و یکی بدتر از او روی کار بیاید، بعد مجبور شویم، بگوییم صد رحمت به کفن دزد اول. بنابراین می‌گفت ما می‌خواهیم شاه خودش را اصلاح کند.

○ این ملاقات‌ها چه سالی بود؟

● سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳.

○ آیا پیرامون وضع عراق با آقای خویی صحبت کردید؟

● بله، در آن زمان رئیس‌جمهور عراق عارف و جمال عبدالناصر با هم مؤتلف شده بودند. شاه از این قضیه بسیار ناراحت بود. درحالی که شاه از یک طرف از آقای حکیم علیه السلام حمایت می‌کرد، می‌خواست که مرجعیت از قم به نجف منتقل شود. از طرف دیگر برای ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون نجف با دولت عراق، فعالیت می‌کرد. یکی از اهداف سفرهای ما به عراق مقابله با این سیاست‌ها و برنامه‌های شاه بود. چون ما با مصری‌ها در تماس بودیم، از طرف رئیس‌جمهور مصر (عبدالناصر) آمدند با ما صحبت کردند و از ما خواستند که کاری

کنیم تا روابط آقای خویی و شیعیان با عارف بهبود پیدا بکند؛ درست نقطه مقابل سیاستی که شاه می خواست در آنجا اعمال کند. من رفتم به نجف، با آقای خویی صحبت کردم. به تعبیری که من به کار بردم مهندسی انقلاب را روشن فکran بر عهده داشتند. ولی روحانیون بودند که مردم را بسیج می کردند و جبهه را در دست داشتند. از طرف دیگر، اگر نهضت آزادی ایران می گفت زنان ایران همه حق دارند در انتخابات شرکت کنند و حق رأی دارند تکفیر می شد، اما وقتی آقای خمینی علیه السلام خطاب به زنان حقوق آنها را تأیید کرد هیچ مرجعی جرأت نکرد با او برخورد کند. می خواهم بگویم که این دو جریان عمدیگر را تکمیل می کنند.

○ تحلیل هایی درباره امام شده که بر ابهامات می افزاید. مثلاً گفته شده امام خمینی علیه السلام مهندس بازرگان را که انتخاب کرد، به این دلیل بود که، می خواست آمریکا را فریب دهد. چون می دانست آمریکا به اینها خوش بین است این کار را کرد. شما در این باره چه نظری دارید؟

● آقای خمینی بعد از معرفی بازرگان به عنوان نخست وزیر، ایشان را دولت امام زمان معرفی کرد و مخالفت با این دولت را مخالفت با امام زمان می دانست. به سی سال پیش برگردید. اگر چنانچه مهندس بازرگان نبود یا نمی پذیرفت، چه کسی را معرفی می کردند؟ چه کسی این پتانسیل را داشت که مورد قبول همه گروه ها باشد؟ و در دیانت و صداقت و در درستی اش کسی حرف نداشته باشد؟ درست است که بعضی با نظریات مهندس بازرگان موافق نبودند، ولی دوست و دشمن همه می گفتند که آدم صادقی است. آدمی اهل اصول است. تا آنجا که من در جریان بودم، امام خمینی علیه السلام اصرار داشت مهندس بازرگان مأموریت دولت را بپذیرد. من بازرگان را متقاعد کردم که بپذیرد و درست هم همین بود. در پاریس به آقای خمینی علیه السلام گفتم شما می گوید شاه برود، همه دنیا می داند ما چه نمی خواهیم، ولی نمی داند چه می خواهیم. شاه می رود حالا شما می خواهید مملکت را چه جوری اداره کنید؟ در این زمان پیشنهاداتی داده بودند که بسیار شگفت انگیز بود و اگر این پیشنهادات قبول می شد معلوم نبود چه می شد. یکی از مراجع قم نامه ای نوشته بود به آقای خمینی علیه السلام که این نامه را من دارم. می گوید از طرف شورای نیابت سلطنت که پیشنهاد شده است دو نفر از مبارزین هم وارد شورا شوند: آیت الله مطهری علیه السلام و دکتر سبحانی، دکتر سبحانی به من زنگ زد که این پیشنهاد به من شده است، ولی من مخالفم و رد کرده ام، آقا هم اگر گفتند بگویند من مخالفم و نمی پذیرم. به آقای خمینی علیه السلام که گفتیم ایشان گفت خوب کاری می کند. مطهری هم نپذیرد. مرحوم مطهری علیه السلام در عوض پیشنهاد داد، دکتر علی آبادی عضو شورای سلطنت شود. برای همین بعد از انقلاب وقتی علی آبادی را گرفتند و می خواستند بکشند، آقای مطهری شخصاً به زندان رفت و علی آبادی را از زندان بیرون آورد. اما آن پیشنهاد شورای سلطنت که از قم فرستاده شده بود این بود که،

چون شورای نیابت سلطنت، جانشین شاه است و همه اختیارات شاه را دارد، بنابراین آقای خمینی علیه السلام هر کس را می خواهد نخست وزیر شود معرفی کند، شورای سلطنت، بختیار را عزل می کند. آن کس را که آقای خمینی علیه السلام معرفی می کند، از مجلس رأی اعتماد می گیرد. سپس شورای سلطنت مجلس را منحل می کند. بنابراین آقای خمینی علیه السلام می ماند با نخست وزیرش و شورای نیابت سلطنت هم خودش استعفا می دهد و قضیه تمام می شود. در آن نامه عین این پیشنهاد نوشته شده بود. گفتم هشتاد سال است داریم می گوئیم، شاه حق انحلال مجلس و عزل و نصب نخست وزیر را ندارد، حالا اگر شما این را بپذیرید آیا تضمینی دارید که انقلاب پیروز شود و شاه برنگردد؟ گفتم انقلاب خودش قانون مندی دارد، دارای بار حقوقی است. بعد از آن بود که من یک برنامه سیاسی نوشتم و به ایشان دادم. شورای انقلاب داشته باشیم، دولت موقت معرفی کرده و بعد رفراندوم کنیم. گفتم با همین وزیر کشوری که بختیار دارد، اعلام می کنیم و زیر نظر نظارت سازمان ملل، رفراندوم می کنیم. مردم! سلطنت را می خواهید یا جمهوری؟

○ این مربوط به چه زمانی است؟

● قبل از رفتن شاه. در آن برنامه سیاسی که من نوشتم، همه اینها آمده بود. در آن زمان پرسش عمده این بود که، جمهوری اسلامی چیست. با آقای خمینی علیه السلام مطرح کردم که دو کار می شود کرد، اول این که جلسه ای بگذاریم از همه دانشمندان و علما دعوت کنیم تا بگویند جمهوری چیست. اما این روش، ما را وارد یک سری مباحث نظری ادامه دار می کند و هیچ چیزی هم از آن در نمی آید و وقتی را هم نداریم. راه دوم این که، یک قانون اساسی جدید بنویسیم. این قانون اساسی وقتی تصویب شد، یعنی جمهوری اسلامی و این نظر قبول شد.

بند بعد برنامه این بود که، دولت موقت یک حساب بانکی باز کند. در آن موقع کارکنان شرکت نفت که اعتصاب کرده اند و نفت صادر نمی شود، دولت موقت اعلام کند هر کشوری که نفت می خواهد، پولش را به حساب دولت موقت بریزد و نفت را در اسلکه خارک تحویل بگیرد. در مقدمه این کار، کمیسیون نفت درست شد و مرحوم مهندس بازرگان در رأس هیأتی به جنوب رفت و با کارگزارها صحبت کرد. این آمادگی وجود داشت که طبق برنامه عمل شود. اما شاه زودتر از آن چیزی که ما فکر می کردیم، ایران را ترک کرد. بنابراین معرفی دولت موقت، بعد از ورود ما انجام شد. وقتی این برنامه ای که نوشتم تکمیل و نهایی شد، به دستور آقای خمینی علیه السلام به اجرا گذاشته شد. آقای خمینی علیه السلام گفت: زنگ بزین مطهری و بازرگان بیایند. مهندس بازرگان که خیلی آدم رک و صریحی بود گفت: من در مراسم اربعین شریعتی برای اولین بار اسم آقای خمینی علیه السلام را که بردم و مردم سه صلوات فرستادند و ایراد گرفتم، برخی از روحانیون ناراحت شدند که چرا من آن حرف را زده ام. آیا باز هم می خواهند من بیایم. به

بازتاب اندیشه ۷۵

۴۸

امام،
روحانیت،
روشن فکری

آقای خمینی * گفتیم مهندس جوابش این بود. گفت: ما که برخورد شخصی نداریم، بیاید. وقتی آقای مهندس بازرگان می آمد، آقای خمینی * برنامه تنظیم شده را داد. آقایان مطهری * و بهشتی * آمدند، برنامه را خواندند. از همان پاریس هم معلوم بود که کسی غیر از مهندس بازرگان نمی تواند از عهده نخست وزیری در آن شرایط برآید.

○ سوآلی دیگر مربوط به خود شما است. در اسناد لانه سال اول انقلاب هست، که نزدیک ترین فرد به امام خمینی، یزدی است. ولی می بینیم که به تدریج این فاصله ایجاد شد، که الان می گویند اینها دشمن بودند. چطور این تحول انجام شد؟

● اولاً آنچه در اسناد لانه آمده، گزارشات سیاسی است. در حالی که دانش کادرهای سیاسی سفارت آمریکا، راجع به ایران بسیار کم بوده است. دوم این که در ارتباطات ممکن است شما از یک جمله چیزی درک کنید، نفر بعدی چیز دیگری بفهمد. در فصلنامه فرهنگ پویا - که از جانب دوستان آقای مصباح یزدی منتشر می شود، در مصاحبه ای با مسؤل واحد اطلاعات سپاه از یک آمریکایی نقل می کند ایران تنها رژیمی است که به، اپوزیسیونش حقوق می دهد و سپس می گوید که ابراهیم یزدی در سال ۱۳۷۰ ماهیانه ۱۵۰ هزار تومان از دولت می گرفته است.

بنابراین هر چه در اسناد سفارتخانه ها و در تحلیل های خارجی می آید، درست نیست و نیاز به بررسی و تبیین دارد.

○ بعد از انقلاب چه شد؟

● چند پارامتر تعیین کننده را بیان می کنم. اولاً این که روحانیون باید می آمدند تا انقلاب عمومی بشود که شد. اما پس از پیروزی انقلاب روشن فکران اقلیت عددی شدند. مناسبات اجتماعی و روابط ویژه ای که، توده های مردم با روحانیت داشتند، با رابطه روشن فکران تفاوت اساسی داشت. لذا آنها در نفوذ میان مردم عادی جلوتر از ما هستند، هیچ کارش هم نمی توانستیم بکنیم. این به ساختار مناسبات اجتماعی بر می گردد.

همان طور که توضیح دادم، ساختار قدرت در جامعه ایران، از چند هزار سال پیش، دو رکن اساسی داشت: حکومت و روحانیت. اولاً توضیح دادم که تاریخ گواه بر این است که، در تقابل میان شاه و روحانی، شاه عموماً از روحانی شکست خورده است. در ۱۵ خرداد و انقلاب سفید، وقتی شاه با روحانیت اختلاف پیدا کرد و آنرا درست حل نکرد، ثانیاً تاریخ به ما می گوید در چنین مواردی شاه شکست می خورد که خورد. ثالثاً تاریخ به ما می گوید، روحانیت به ندرت به طور مستقیم حکومت کرده است. نکته دیگر این که روشن فکران ما، چه دینی و غیر دینی غفلت، قصور و اشتباه کردند. موقعیت تاریخی خودشان را درک نکردند. کارهایی انجام دادند و سخنانی گفتند که، گویی اصلاً نفهمیده اند چه اتفاقی افتاده

است و در جامعه چه می‌گذرد. به نظر من هر تحلیل‌گر تاریخ انقلاب ایران، می‌بایستی نقش روشن‌فکران را، در دو سال اول انقلاب به‌طور جدی نقد کند.

○ در سال‌های اول انقلاب، امام خمینی علیه السلام بنا نداشت مستقیماً وارد کارهای حکومتی شود. ایشان به قم رفت و نقش نظارتی داشت. ولی به تدریج روند تغییر کرد و روحانیون وارد کارهای اجرایی شدند. چرا؟

● همین‌طور است. به نظر من در آن مرحله آنچه گفته شد صادقانه بود. اما واقع‌بین باشیم. وقتی رهبر انقلاب می‌بیند این روشن‌فکران خودشان با هم این دعاها را دارند، می‌گویند بازرگان لیبرال است، آمریکایی است، از طرف دیگر روحانیون می‌گویند، چون آقای خمینی علیه السلام انقلاب را رهبری کرده، ما باید قدرت را در دست بگیریم و امام خمینی علیه السلام هم می‌خواهد انقلاب را حفظ کند، چه باید بکند؟ در انتخابات مجلس اول، معروف‌ترین کاندید حزب توده، ۴۵ هزار رأی آورد. فعال‌ترین سازمان‌های سیاسی ایران، سازمان مجاهدین بود، معروف‌ترین کاندیدای آنها رجوی بود، حداکثر ۵۰۰ هزار رأی آورد. در حالی که در ایران ۶۰ هزار مسجد و ۱۶۰ هزار روحانی وجود دارد. از هر مسجدی یک روحانی که راه بیفتد صد نفر با خودش بیاورد، یک تظاهرات عظیمی برپا می‌شود. اما اگر همه روشن‌فکران جمع می‌شدند چقدر می‌توانستند نیرو بسیج کنند. بحث فقط لباس نیست، امام خمینی علیه السلام یک سیاستمدار عملگرا بود و محاسباتی داشت. در این‌که بعضی روحانیون افکارشان سنتی بود تردیدی نیست، آقای خمینی علیه السلام هم آن‌را می‌دانست. یک انقلاب بزرگ رخ داده و میلیون‌ها آدم در خیابان‌ها آمده‌اند. در هیچ زمانی در تاریخ معاصر و گذشته، ما به اندازه روزهای انقلابمان، زنان در خیابان نبودند. به دلیل این‌که رهبر مذهبی بود در ابعاد میلیونی آمده و تکلیف شرعی کردند. وقتی همه مردم، با دعوت و تحریک روحانیون آمدند، نقش روشن‌فکران کم‌رنگ و بی‌رنگ شد. اما من خیلی هم ناامید و مأیوس نیستم. از نظر من این روند اجتناب‌ناپذیر بود. مزایا و محاسنی هم داشت و دارد. برای این‌که ما وارد عصر تازه شویم، روندی که بخشی از مردم داشتند، باید اصلاح می‌شد. در پی این تحولات روحانیت از بین نمی‌رود، اما تغییر روش می‌دهد. نقش و کارکرد روحانیت عوض می‌شود. از طرف دیگر، اگر دموکراسی یادگرفتنی است همه باید یاد بگیریم. الان هم همه داریم یاد می‌گیریم. مواضع گروه‌های سیاسی نسبت به همدیگر تغییر کرده است. بعضی از اصلاح‌طلبان امروز، یک موقع سایه ما را به عنوان لیبرال‌ها با تیر می‌زدند و افتخارشان این بود که جنگ لیبرال‌ها را آنها راه انداخته‌اند، ولی حالا هرگز نمی‌توانند به بازرگان سازش کار بگویند. مهم این است که، فهمیده‌اند اشتباه می‌کرده‌اند و برخی از آنان شجاعانه به آن اعتراف می‌کنند. دبیر سابق شورای عالی امنیت ملی ایران آقای حسن روحانی در سخنرانی‌ای در حزب توسعه و اعتدال

بازتاب اندیشه ۷۵
۵۰
امام،
روحانیت،
روشن‌فکری

داشت، می‌گوید: ما در گروگان‌گیری اشتباه کردیم. این خیلی خوب و شجاعانه است. باید به ایشان امتیاز داد. همه باید شجاعت اعتراف به خطاهای گذشته را داشته باشند. به شرطی که وقتی به اینجا رسیدیم، نباید اشتباهات را تکرار کنیم و در جهت اصلاح گذشته برآییم. می‌توانیم روابط را مدنی کنیم. این موهبتی است که ارزان به دست نیاورده‌ایم، بعد از ۲۷ سال و هزینه‌های فراوان به دست آورده‌ایم.

● اشاره

جناب یزدی در مصاحبه خود، با اشاره به فرآیند شکل‌گیری انقلاب، که خود از نزدیک، شاهد آن بوده‌اند، مطالبی را ذکر نموده و به نقش غیرقابل انکار خود در این فرآیند، پرداخته‌اند. در این گذار ادعاهایی در خور تأمل را ذکر نموده‌اند که از جمله آن:

۱. این‌که در فرآیند انقلاب، یک نقش، ابزار است برای بسیج توده را به روحانیت نسبت دادن، جهت این‌که مسجد و حسینیه را در اختیار داشته‌اند، بدون مداخلتی در مهندسی و ایدئولوژی‌پردازی در این راندمان، غیرقابل قبول است زیرا؛ از دو جهت می‌توان به خلاف آن پرداخت: از یک سو باید توجه داشت، نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب صرفاً از مسجد و حسینیه و طیف مسلمان و شیعه نبوده، بلکه از تله‌های مختلف و دانشگاه‌ها و مراکز علمی نیز حضور داشته‌اند و از سوی دیگر، ایدئولوژی مطرح شده چیزی نبوده که روشن‌فکران بدنبال آن بوده‌اند، لذا این دو جهت نشانگر ایفاء نقش مهندسی از روحانیت است.

۲. آیا تاریخ این گفته شما، که حرکت ضداستبدادی روحانیت، از بعد انقلاب سفید شاه شروع شده است را، گواهی می‌کند. اصولاً آنچه که تاریخ از روحانیت در کنار سلاطین مطرح می‌کند، بعنوان یک اهرم فشار از جامعه بر حکومت است نه همکار حکومت و حرکاتی چون تحریم تنباکو و حرکت جنگل، شاهد بسیار واضح این امر هستند و نباید در اینجا دو مطلب را خلط کرد:

الف) کسانی که صرفاً به تغییر سیاست تأکید داشته‌اند را نمی‌بایست همکار و موافق استبداد دانست و حرکت ضد استبدادی را در نوع تغییر نحوه و مدل حکومت منحصر دانست.

ب) هر چند نمی‌توان وجود برخی روحانیون درباری را انکار کرد، ولی جامعه روحانیت همواره در جهت اسلام و مصالح ملی به تناسب زمان با سلاطین وقت رفتار می‌نموده است.